

# چند نکته در باره مقاله «شعر و سیاست» نوشته مجید نفیسی

بیژن هیرمن پور

۱۰ تیر ۱۳۷۲ (۱۷ ژوئیه ۱۹۹۳)



<https://bijan.hirmanpour.net>

### چند نکته در باره مقاله «شعر و سیاست»<sup>۱</sup> نوشته مجید نفیسی

یک. «شعر سیاسی» برخلاف ادعای نویسنده، وقتی به اوج کارایی خود می‌رسد که بتواند به «شعار» تبدیل شود، یعنی بیان فشرده، هنری و گیرای خواست‌های سیاسی مردم در دورانی ویژه. چون وقتی از «سیاست» حرف می‌زنیم، همیشه به دوران مشخصی نظر داریم و اگر «شعر سیاسی» در دورانی، گیرایی و جذابیت ویژه خود را دارد و در دورانی دیگر، چنین به نظر نمی‌رسد، درست به دلیل این است که شعری است «سیاسی»، یعنی برای دوران مشخص خود ساخته شده است و کسی که می‌خواهد راجع به چنین شعری قضاوت کند، باید آن را در محیط سیاسی زمان آن شعر ببیند.

اگر امروز، مثلاً، شعرهای ه-الف. سایه برای نویسنده مقاله اصولاً جاذبه شعری ندارد، برای ما که در سنین شانزده هفده سالگی، پنهانی، این اشعار را می‌خواندیم همه چیز داشت و بیان احساسی بود که بسیاری از ما در آن زمان داشتیم.

پس، اگر صحبت بر سر «شعر سیاسی» است، باید آن را اساساً با همین معیار - یعنی این که نقش خود را در «سیاست» بازی کند - سنجید.

در نتیجه، «شکل» این اشعار اهمیت ثانوی می‌یابد. مثلاً عارف قزوینی، میرزاده عشقی، فرخی یزدی و لاهوتی آن‌ها را در موازین و اوزان عروضی بیان می‌کنند و ه-الف. سایه در موازین و اوزان دیگر. دو. از «شعر سیاسی» که بگذریم، اصولاً نویسنده یک خط‌کشی خودساخته و یک تعریف سرهم‌بندی شده از ترکیبی از نظرات این و آن برمی‌گزیند و بعد می‌خواهد به کمک آن در مورد همه اشعار و شاعران قضاوت کند. آن وقت است که حکمی کلی در باره شعر «خوب» و «بد»، شعری که «بیان احساس» می‌کند و شعری که «بیان احساس» نمی‌کند، ارائه می‌دهد و آن را بی‌محابا، به تمام تاریخ شعر ایران و تمام شعرای ما بسط می‌دهد.

به‌اتکاء همین تعریف، هرکس در موازین و اوزان عروضی شعر بگوید، قادر به «بیان احساس» نیست، زیرا این موازین و اوزان عروضی است که انتخاب الفاظ و کلمات را به وی تحمیل می‌کند و او پس از یکی دو بیت درخشان، (به ادعای نویسنده) در آغاز هر قطعه، به جمع‌آوری کلمات مناسب برای قالبی که انتخاب کرده، می‌پردازد.

بطلان این ادعا را م‌روری حتّاً سرسری در کار شاعران قدیم و جدید ایران ثابت می‌کند. این که شاعر ناگزیر است «احساس» خود را در قالب‌ها بریزد، ممکن است برای شاعر امروز امری دست‌وپاگیر باشد، ولی برای شاعران گذشته ما طبیعی‌ترین کار ممکن بود.

تازه، نظری به تحوّل تاریخی اوزان عروضی نشان می‌دهد که این اوزان خلق‌الساعه نبوده و به تدریج و به مقتضای کار شعرا، به وجود آمده است و شاعر بسته به «احساس»ی که می‌خواسته بیان کند، از آن اوزان استفاده می‌کرده است و اصولاً در اکثر موارد، شاعر ابتدا شعر را می‌سروده و احساس خود را بیان می‌کرده و سپس، این «شعرشناس» بوده که تشخیص می‌داده این همان مثلاً قالب «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» است.

<sup>۱</sup> منتشر شده در صفحات ۲۴ و ۲۵ شماره ۲۸ نشریه «آرش»، خرداد ۱۳۷۲ (ژوئن ۱۹۹۳)

اگر ما امروز، ناگزیریم «احساس شاعرانه» خود را در الفاظ و در قالب‌های مشخص بریزیم تا خواننده ما بفهمد که «شعر» می‌نویسیم نه «مقاله»، آن زمان هم این قالب‌ها به همین کار می‌آمده است و شرایط و احساسات مطروحه در آن زمان نیز کاملاً آن را می‌پذیرفته است.

پس، نویسنده کارِ درستی نمی‌کند که به‌بهانه استفاده از موازین و اوزان عروضی و قافیه و ردیف و... به تخطئه شعر گذشته ایران و بسیاری از کشورهای دیگر می‌نشیند و وارد بحث مشخص در باره هر شاعر و حتا هر شعر جداگانه نمی‌شود (امری که در مطالعه «شعر و شاعری»، گریزناپذیر است). مثلاً با نگاهی به گرایش‌های سیاسی سیاوش کسرایی، نمی‌توان ارزش هنری شعر نظیر «آرش کمانگیر» و یا «هنگام هنگام‌ها»ی او را نادیده گرفته و احیاناً به‌اتکاء یکی دو شعر فرمایشی، کسرایی را در زمره کسانی قرار داد که «معر» می‌گویند، نه «شعر».

مطالعه مثلاً شعر «آرش کمانگیر» در چارچوبه زمانی و اوضاع سیاسی پیدایش آن نشان می‌دهد که در آن زمان که شاعرانی نظیر اخوان و شاملو (البته تا جایی که به «شعر سیاسی» مربوط می‌شود) بسیار عقب‌نشسته بودند، او «شعر سیاسی» را تا حد «شعر شاعری» (که به‌نظر نویسنده، امری «ناپسند» و به‌نظر من، نهایت تکامل «شعر سیاسی» است) رساند.

هنوز صدای بهرام طاهرزاده در گوشم هست که وقتی در زندان انفرادی، از من پرسید: «می‌خواهی آرش را برایت بخوانم؟» و بعد، لب حوض زندان «قزل‌قلعه» نشست و «آرش کمانگیر» را با آن لهجه زیبای لری خواند، در همه زندانیان - چه در «انفرادی» و چه در «عمومی» - شور و هیجان وصف‌ناپذیری ایجاد کرد.

اگر «شعر سیاسی» وظیفه‌ای داشته باشد، از همین قبیل است. تازه، از لحاظ ترکیب‌های شاعرانه و تشبیه‌های زیبا نیز این شعر، در تاریخ شعر معاصر ایران، کم‌نظیر است.

پس، من اگرچه رفتار سیاسی سیاوش کسرایی را صدها بار بیش از نویسنده این مقاله نمی‌پذیرم، ولی در مورد شعر او - به‌عنوان «شعر سیاسی» - این‌گونه بیرحمانه و با یک فرمول خودساخته، قضاوت نمی‌کنم. شعری که از سعید سلطان‌پور به‌عنوان نمونه «شعر بد» از طرف نویسنده ارائه شده - اگر درست به‌خاطرم باشد - شعری است که وی قبل از آزادی از زندان و به‌دنبال دستگیری‌اش به‌خاطر اجرای نمایشنامه «آموزگاران»، در جمع زندانیان «قزل‌قلعه» خواند. او به ما قول داد که «داستان» ما را در «قهوه‌خانه‌ها» بازگو کند و کرد. و این‌که اکنون، کسی به‌اتکاء فلان جمله فلان نویسنده فرانسوی در باره «شعر»، وی را تخطئه کند، کمترین چیزی که به او می‌توان گفت، این است که: «بی‌انصافی کرده است!» سه. نویسنده وقتی به تحلیل شعرهای خود می‌پردازد، روشی را به‌کار می‌بندد که می‌بایست انصاف می‌داشت و آن را در مورد دیگران نیز به‌کار می‌برد.

در شعر خود هم آن قسمت‌هایی را می‌پسندد که روال گفتار بیشتر به یک «مقاله سیاسی» می‌ماند تا یک «شعر سیاسی» و هم آن قسمت‌هایی که کاملاً شعر بیان شاعرانه و سمبلیک عاشقانه می‌یابد. در تحلیل شعر، روش درست همین است: باید «مجموعه» را دید و با «شرایط» سنجد و دید آیا شاعر توانسته است «احساس»ش را بیان کند؟ و آیا «احساس» او احساسی عمیق بوده است یا نه؟

و این‌که نویسنده مثلاً اشعار خود در تمجید «کمونیسم» را امروز، با بی‌اعتنائی می‌نگرد نیز باز دلیل آن نیست که آن اشعار واقعاً چنین باشد. شاعر سرخوردگی امروز خود را می‌خواهد به شور و هیجان دیروزی خود نیز تسری دهد، ولی نمی‌داند که «تاریخ» اجازه چنین دستکاری‌هایی را به کسی نمی‌دهد.

۱۷ ژوئیه ۱۹۹۳